


نوع مقاله: پژوهشی

مردمی شدن خانواده؛ فرایند آسیب‌دیدگی و بحران خانوادگی

محمدعارف محبی / سطح چهار جامعه‌المصطفی العالمیه

ma.mohebi2006@yahoo.com

 orcid.org/0009-0000-2295-150X

دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۲۵ - پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۲۷

چکیده

عنصر بنیادین در تعیین نسبت میان مردمی شدن و آسیب‌دیدگی خانواده، مسئله جنسیت است. خانواده اسلامی بر بنیاد تفاوت جنسیت و نقش‌های جنسیتی استوار بوده و دارای هویت اخلاقی و ساختار عمودی تعدیل یافته است. اما خانواده مردمی شده مبتنی بر تشابه نقش‌های جنسیتی، حقوق‌مدار و دارای ساختار افقی است. این مقاله با استفاده از رویکرد فرهنگی، کوشیده است در پرتو تقابل فرهنگ امروزی با فرهنگ اسلامی در موضوع جنسیت، نقش مردمی شدن در بحران خانواده‌های اسلامی در سه سطحی مترتب به هم صورت‌بندی می‌شود: (۱) در سطح انکار تفاوت‌های جنسیتی، بحران هویت جنسیتی، فروپاشی اقتدار مردانه و زنانه شدن خانواده تحلیل شده است. (۲) در سطح انکار نقش‌های جنسیتی، تضعیف نقش‌های مادری و همسری بررسی شده و با تأکید بر اشتغال زنان، فرایند تبدیل شدن خانه به خوابگاه فهم‌پذیر شده است. (۳) در سطح تشدید حقوق‌محوری، به برخی دیگر از آسیب‌ها توجه شده که در محورهای سه‌گانه (مناسبات طلبکارانه، افزایش منازعات خانوادگی، و بی‌خانمانی) طبقه‌بندی شده است. نکته مهم این است که در این پژوهش، آسیب‌های مهمی که از خاستگاه مردمی شدن بر خانواده‌های اسلامی تحمیل می‌شود به‌گونه‌ای صورت‌بندی شده که با ملاحظه پیوند نظام‌مند آنها و دلالت‌هایی که هر کدام در دیگر ابعاد حیات خانوادگی دارد، می‌تواند تمام آسیب‌های نهاد خانواده را فهم‌پذیر سازد. همین امر موجب می‌شود محتوای این پژوهش متفاوت با پژوهش‌های دیگر باشد.

کلیدواژه‌ها: خانواده، خانواده مردمی شده، آسیب اجتماعی، جنسیت، نقش‌های جنسیتی، فردگرایی، بی‌خانمانی.

خانواده دارای هویت فرهنگی است و آسیب‌شناسی آن بدون ارجاع به نظام فرهنگی موجود در جامعه دشوار است. تأمل هستی‌شناسانه نسبت به فرهنگ، نشان می‌دهد که در برخی از نظام‌های فرهنگی، اصالت به تأمین نیازهای غریزی انسان داده شده است و در برخی دیگر، فطرت انسانی اصیل دانسته می‌شود. «خداگرایی» هسته مرکزی امور فطری است و «خودگرایی» کانونی‌ترین غریزه به شمار می‌آید. خودگرایی متناسب با الزامات اجتماعی، نظام‌های قبایلی، ملی‌گرایانه (ناسیونالیستی)، آزادی‌خواهانه (لیبرالیستی) و مانند آن را به وجود می‌آورد. اما خدامحوری فرهنگ دینی را بر بنیاد «عقیده توحیدی» ساخت می‌بخشد.

نظام‌های فرهنگی متناسب با اصل مبنایی خود، مفاهیم بنیادینی را شکل می‌دهند. این مفاهیم زمانی فرهنگ را خلق می‌کنند و تمدنی را به وجود می‌آورند که در ذهنیت جامعه حضور یافته، منشأ رفتارهای عملی شود (پارسانیا، ۱۳۸۵، ص ۱۴۶).

تداخل فرهنگی در میان جوامع بشری امری طبیعی است و نظام فرهنگی در جهان اسلام، دارای اضلاع سه‌گانه «قبیله»، «تجدد» و «اسلام» بوده و خانواده‌های اسلامی نیز متأثر از این اضلاع است. گونه‌شناسی و نوع ترکیب این ضلع‌ها، عناصر بنیادین آسیب‌دیدگی خانواده‌های اسلامی را نشان می‌دهد.

گونه‌شناسی خانواده به الگوهای فرضی (idealtyp) آن بر بنیاد الگوهای نظام فرهنگی خاص اشاره دارد (بریجانیان، ۱۳۸۱، ص ۳۹۱) و در عین حال که حاکی از الزامات طبیعی فرهنگ آرمانی در حوزه خانواده است، معیار سنجش خانواده‌های موجود با خانواده‌های مطلوب در فرهنگ مد نظر نیز است. با ارجاع به این ضلع‌ها، انواع سه‌گانه خانواده «استبدادی»، «مردمی‌شده» (دموکراتیک) و «اخلاقی» قابل ردیابی است.

خانواده «استبدادی» ریشه در فرهنگ قبیله دارد. گروه‌بندی قبایلی ابتدایی‌ترین ساختار اجتماعی است که انسان‌های بدوی برای حفظ بقای خود به آن پناه می‌بردند. از همین خاستگاه است که غریزه خودگرایی افراد در قالب خون‌گرایی بازتاب یافته و زندگی جمعی در قالب منطق قبیله را انتظام داده است. در منطق قبیله، به حکم مواجهه قبایل با طبیعت خشن و جنگ‌های خونین قبایلی، زورمداری بنیادی‌ترین عنصر برای ارزش‌گذاری‌های اجتماعی به حساب می‌آید. بر مبنای اصل «زورمداری» است که خشونت در بستر حیات قبایلی نهادینه شده و نهاد خانواده به شکل استبدادی «مردسالار» ساخت می‌یابد.

در خانواده «مردسالار» مرد نماد قدرت خانوادگی بوده و زن ناگزیر از اطاعت شوهر است (عنبرسوز، ۱۳۸۹، ص ۱۸۸). زنان در واقع جزئی از اموال و دارایی مردان شمرده شده، بسان کالا مبادله می‌شوند. مرد خود را حاکم بر جسم و روح زن می‌داند و مهار کامل مناسبات جنسی زن را به دست می‌گیرد؛ زیرا نگرانی مردان از زناکاری زن و تصور داشتن فرزندی با خون بیگانه است و برای حفظ نام و اموال خود، محدودیت‌ها و سخت‌گیری‌های شدیدی بر زن اعمال می‌کنند (همان، ص ۳۲).

«زنا» در اصل، هتک حق تملک شوهر بر همسرش دانسته می‌شود (فرید، ۱۳۸۸، ص ۶۱). به همین علت، در تفکر عصر جاهلیت تنها زنا بی‌عیب دانسته می‌شد که مرد غریبه بی‌اجازه شوهر با زنش همبستر شود (واعظی، ۱۳۹۰، ص ۳۲). پسران به سبب اینکه در آینده نان‌آور و مدافعان قبیله خواهند بود، نسبت به دختران که در موقع جنگ جز مزاحمت و بی‌آبرویی در هنگام اسارت، نفعی نداشتند، برتر دانسته می‌شدند (همان، ص ۲۶). دختران را می‌فروختند و مهریه‌شان را پدر آنها تصاحب می‌کرد (همان، ص ۹۱). زن پس از طلاق حق ازدواج با مرد دیگری را نداشت؛ چون غیرت مرد اجازه نمی‌داد همسر سابقش را با مرد دیگری ببیند (همان، ص ۳۱).

خانواده «اخلاقی» خاستگاه فرهنگ دینی دارد. هدف نهایی پیامبران نورانی ساختن انسان و جامعه انسانی است (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص ۷۸-۷۹)؛ نورانیتی که ناشی از قرب الهی بوده (بقره: ۲۵۷) و سازوکار رسیدن به آن تقوای الهی و به تبع آن، دیگرخواهی اخلاقی است. «تقوا» ملکه‌ای درونی است که مانع کج‌تابی‌های فکری، عاطفی و رفتاری افراد می‌شود و مناسبات اجتماعی و خانوادگی را بر بنیاد تعاون (مانده: ۲) و سرعت در خیرات (آل عمران: ۱۱۴) سامان می‌بخشد. خانواده اسلامی بر اصل «مودت و رحمت» مبتنی است (روم: ۲۱)، دارای ساختار عمودی تعدیل‌یافته است و اعضای آن نسبت به همدیگر احساس مسئولیت می‌کنند (فلسفی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۲۱۳).

مناسبات زناشویی در قالب وفاداری عاطفی و تعهد جنسی انجام می‌شود (رضی‌الدین، ۱۳۷۰، ص ۲۳۸). موقعیت شوهری و پدری مرکز اقتدار در خانواده به حساب می‌آید (نساء: ۳۴). مرد وظیفه دارد با رعایت مشورت‌های لازم، خانواده را مدیریت کند (مکارم‌شیرازی، ۱۳۵۳-۱۳۶۶، ج ۳، ص ۳۷۰). تأمین نیازهای مادی به عهده مرد است (پاینده، ۱۳۸۲، ص ۳۸۴). او وظیفه دارد که از فضای معنوی خانواده مراقبت کند (صدوق، ۱۴۰۰، ص ۵۷۷). موقعیت بانویی و مادری منبع آرامش است (روم: ۲۱؛ اعراف: ۱۸۹) و از همین موقعیت امور داخلی منزل نیز تدبیر می‌شود. موقعیت فرزندی از یک‌سو پذیرای بیشترین خدمات است (برقی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۵۰) و از سوی دیگر فرزندان مطیع (فیض‌الاسلام، ۱۴۱۵، دعای ۲۴) و خدمتگزار (عطاردی، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۲۵۸) پدر و مادر خود هستند.

الگوی خانواده امروزی هسته‌ای و «مردمی‌شده» (دموکراتیک) است. خانواده امروزی بر بنیاد اصل «فردگرایی» استوار است و برای کسب لذت و کامجویی عمل می‌کند. افراد تا زمانی متعهد به خانواده هستند که منافع فردی‌شان تأمین شود، وگرنه عهد زناشویی بسان دیگر قراردادهای اجتماعی فسخ می‌شود. اعضای خانواده قبل از اینکه متناسب با موقعیت‌های خانوادگی (همسری، مادری، پدری، فرزندی، خواهری و برادری) مناسبات متقابل خود را تعریف کنند، از جایگاه فردیتی که دارند، مطالبات خویش را پی می‌گیرند و این همان چیزی است که در ادبیات جامعه‌شناسی، از آن به «مردمی‌شدن» (دموکراتیک شدن) خانواده تعبیر می‌شود.

خانواده «مردمی‌شده» دارای ساختار افقی است. قدرت در سطح اعضای خانواده پخش است. فردیت افراد از برجستگی و تظاهر بیشتری برخوردار است و امور مشترک خانوادگی به شکل توافقی مدیریت می‌شود. چنین خانواده‌ای، هم‌سطح دیگر گروه‌های اجتماعی، متزلزل است و دنیای غرب در تدبیر ناموفق می‌کوشد نهاد خانواده را بر

بنیاد «حقوق» حفظ و مستحکم کند. اما دلالت‌های اصول بنیادین تجدد از قبیل انسان‌گرایی (اومانسیم)، فردگرایی، عرفی‌گری (سکولاریسم)، نسبی‌گرایی، آزادی‌خواهی (لیبرالیسم) و لذت‌طلبی، تعارض جدی با استحکام نهاد خانواده بر بنیاد حقوق و اخلاق دارد. از این‌رو در این الگو، به‌طور طبیعی ازدواج در سطح قرارداد اجتماعی ساده، تنزل یافته و تولید مثل تا جایی اهمیت می‌یابد که موجب شادکامی زوجین شود و مزاحمتی برای آنها ایجاد نکند.

خانواده‌های اسلامی در دنیای معاصر هرچند متأثر از تعارض‌های بنیادین این سه ضلع فرهنگی است، اما به نظر می‌رسد که امروزه فرهنگ قبیله به رغم نقش‌هایی که در تشدید برخی از آسیب‌ها دارد، عمدتاً حاشیه‌نشین است و تعارض اصلی میان فرهنگ دینی با فرهنگ امروزی است. به باور نگارنده، نوسازی بدون تدبیر، جهان اسلام و به‌ویژه خانواده‌های اسلامی را در ابعاد و سطوح گوناگون دچار مشکل کرده است.

به همین سبب پرسش اصلی در پژوهش حاضر این است که مردمی‌شدن چگونه خانواده‌های اسلامی را دچار آسیب می‌سازد؟ برای پاسخ دادن به این پرسش، نخست به پیشینه تحقیق اشاره اجمالی می‌شود. سپس با تمرکز بر عنصر بنیادین و پر مناقشه «جنسیت» در انگاره‌های اسلامی و امروزی، مجموعه آسیب‌هایی که از این خاستگاه بر خانواده‌های اسلامی تحمیل می‌شود، به‌مثابه نظام‌واره منسجم، تحلیل گردیده، صورت‌بندی خواهد شد.

نکته قابل توجه این است که پژوهش حاضر هرچند در صدد مقایسه آسیب‌دیدگی خانواده‌های مردمی‌شده اسلامی با خانواده‌های مردمی‌شده غربی نبوده و عمدتاً در پی صورت‌بندی آسیب‌هایی است که مردمی‌شدن بر خانواده‌های اسلامی تحمیل می‌کند، اما در عین حال، به شکل ضمنی به سنگین‌تر بودن این آسیب‌ها برای خانواده‌های مسلمان به اجمال اشاره خواهد کرد.

پیشینه

در حوزه آسیب‌شناسی خانواده، مطالعات جدی و فراوانی صورت گرفته است، اما کمتر از زاویه‌ای به این موضوع پرداخته که در این تحقیق بدان نگریسته است. تحقیقات مرتبط با این پژوهش را می‌توان به سه دسته کلی دسته‌بندی کرد:

الف) بیشترین حجم تحقیقات ساختار خانواده را به استبدادی و مردمی‌شده تقسیم نموده و امتیازات خانواده مردمی‌شده را برجسته ساخته‌اند که از آن جمله می‌توان به پژوهش‌های ذیل اشاره نمود:

۱. رضا رستمی و همکاران (۱۳۹۴) در مقاله‌ای «تأثیر ساختار خانواده دموکراتیک و استبدادی بر میزان مشارکت اجتماعی» دانشجویان را بررسی کرده و در نهایت نشان می‌دهند که ساختار مردمی‌شدن نقشی جدی در افزایش مشارکت اجتماعی دانشجویان دارد.

۲. مهدی مال میر و مرضیه ابراهیمی (۱۳۹۹) در پژوهشی «تغییر ساختار قدرت در خانواده ایرانی» را تحلیل کرده و معتقدند: با افزایش نقش مشارکتی اعضای خانواده، حل مسائل و مشکلات در بین اعضا بیشتر شده است.

ب) دسته دیگری از تحقیقات هرچند با پژوهش حاضر تا حدی قرابت دارد، اما هیچ‌کدام مردمی‌شدن را به‌مثابه منشأ آسیب‌ها تلقی نکرده‌اند؛ از جمله:

۱. رزیتا امانی (۱۳۹۴) در مقاله «مقایسه تعارض زناشویی در ساختار توزیع قدرت در خانواده»، تعارض‌های زناشویی را در ساختارهای سه‌گانه «مردسالاری»، «زن‌سالاری» و «مشارکتی» تحقیق میدانی نموده و به این نتیجه رسیده است که بیشترین تعارض در خانواده‌های زن‌سالار بوده و تفاوت معناداری در خانواده‌های مشارکتی و مردسالار دیده نمی‌شود.

۲. محمد زارعی توپخانه و همکارانش (۱۳۹۲)، در «بررسی رابطه ساختار قدرت در خانواده با کارآمدی آن»، ساختار خانواده را به چهار قسم «زن‌سالار»، «مردمی شده زن‌مقدر»، «مردسالار» و «مردمی شده مردمقدر» تقسیم نموده و از طریق مطالعات میدانی به این نتیجه رسیده‌اند که ساختار «زن‌سالار» دارای کمترین کارآمدی و ساختار «مردمی شده مردمقدر» دارای بیشترین کارآمدی است.

ج) برخی از پژوهش‌ها به موضوع خشونت‌های خانوادگی پرداخته یا خانواده را از منظر تعارض تجدد و اسلام آسیب‌شناسی کرده‌اند؛ از جمله:

- حسین بستان و دیگران (۱۳۸۵)، *اسلام و جامعه‌شناسی خانواده*؛

- حسین بستان (۱۳۸۸)، *اسلام و تفاوت‌های جنسیتی در نهادهای اجتماعی*؛

- قاسم ابراهیمی پور و دیگران (۱۳۹۵)، *شاخص‌های خانواده مطلوب از دیدگاه اسلام*؛

- قاسم ابراهیمی پور و دیگران (۱۳۹۵)، *راهبردهای تحکیم خانواده از منظر متون دینی*؛

و تعدادی زیادی از پژوهش‌های ارزشمند دیگر که در این میان، نزدیک‌ترین اثر با تحقیق مد نظر، پژوهش قاسم ابراهیمی پور (۱۳۹۴) با عنوان «راهبردهای تحکیم نهاد خانواده مبتنی بر نظریه انسان‌شناختی علامه طباطبائی» است. ایشان با ارائه انواع سه‌گانه «استبدادی»، «مردمی‌شده» و «متمدن» از خانواده، به روشنی اقتضائات و دلالت‌های هر کدام از آنها در حوزه تحکیم و آسیب‌دیدگی نهاد خانواده را نشان می‌دهد.

این دسته از تحقیقات هرچند از منابع مهم نظری برای این تحقیق محسوب می‌شود، اما هیچ‌کدام به موضوع «مردمی‌شدن» خانواده به‌مثابه عامل بنیادین آسیب‌دیدگی خانواده‌های اسلامی در دنیای معاصر، ورود جدی و مستقل نداشته‌اند. مطالعات فوق هر کدام دارای جایگاه خاصی در حوزه تحلیل ساختار و آسیب‌شناسی خانواده هستند؛ اما به علت اینکه نقش مردمی‌شدن در آسیب‌شناسی خانواده، کمتر مطمح نظر قرار گرفته است و گاهی شوربختانه میان خانواده سنتی با اسلامی خلط شده، به نظر می‌رسد تعیین نسبت میان مردمی‌شدن و الگوی خانواده اسلامی، نیاز به تحقیقی جداگانه داشته باشد.

این پژوهش درصدد است به منظور تعیین این نسبت، با ارجاع به هویت ترکیبی نظام فرهنگی جهان اسلام، اولاً، نسبت الگوی خانواده اسلامی با خانواده سنتی (استبدادی) را هرچند به‌طور ضمنی مشخص سازد و نشان دهد که خانواده اسلامی به همان میزان که ممتاز و متمایز از خانواده مردمی‌شده است، بیش از آن با خانواده استبدادی در تعارض است. ثانیاً، تمایزها و امتیازهای الگوی خانواده اسلامی را نسبت به خانواده مردمی‌شده منطبق‌سازی کرده،

نشان دهد که در الگوی خانواده اسلامی به مراتب بیشتر و بهتر از خانواده مردمی شده به مطالبات اعضای خانواده ترتیب اثر داده می‌شود. ثالثاً، با تکیه بر عناصر بنیادین مردمی شدن خانواده، می‌خواهد مجموعه آسیب‌هایی که از این خاستگاه، خانواده‌های اسلامی را با مشکلاتی مواجه می‌سازد، به‌گونه‌ی صورت‌بندی کند که در چارچوب آن بخش‌های مهمی از آسیب‌های دیگر نیز قابل فهم شود.

۱. هویت جنسیتی و استحکام خانواده اسلامی

تحلیل هویت جنسیتی و به تبع آن ساختار خانواده در اسلام، مبتنی بر فهم درستی فلسفه خلقت و جنسیت دوگانه انسان است. هدف از آفرینش انسان تقرب به خداوند است (ذاریات: ۵۶). انسان‌ها در قامت زن و مرد ظاهر می‌شوند تا به‌مثابه کارگزاران الهی، عهده‌دار تولید و بازتولید نسل توحیدی در چارچوب خانواده شوند (نساء: ۱؛ نحل: ۷۲).

زن و مرد به تنهایی ناقص‌اند (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۶، ص ۲۴۹-۲۵۰) و نیاز به همدیگر را در عمق جان خویش می‌یابند. بر اساس چنین نقص و تمنای وجودی است که طالب یکدیگر شده، از طریق ازدواج به آرامش مطلوب نایل می‌شوند (روم: ۲۱). زن و مرد به تبع تفاوت در نحوه آفرینش خود، دارای هویت و نقش‌های جنسیتی متفاوتی نیز هستند. مراد از «هویت جنسیتی» در نگرش اسلامی این است که هرکدام از آنها متناسب با نحوه خلقت خویش، خود را تصور کند. منظور از «نقش‌های» جنسیتی این است که زنان و مردان باید در قالب نقش‌های زنانه و مردانه، هویت جنسیتی خود را نشان دهند. همان‌گونه که تمام گروه‌های اجتماعی دیگر بر مبنای هویت صنفی و گروهی خود عمل می‌کنند، زنان و مردان نیز باید رفتارهای متناسب با هویت خود داشته باشند.

ساختار خانواده اسلامی متناسب با خلقت دوگونه و هویت جنسیتی افراد شکل می‌یابد. ساختار فیزیکی زن متفاوت با هیأت طبیعی مرد است. زن به ظرافت گل خلق شده (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۱۳) و از مقابله با خشونت‌های موجود در عرصه زندگی عاجز است. از این‌رو زن امانتی الهی در دست مرد به شمار می‌آید (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۴، ص ۲۵۱). زن به لحاظ زیستی دارای دستگاه زایشی است و در هر بارداری قریب سه سال مشغول بچه‌داری است (لقمان: ۱۴) و مرد وظیفه دارد نیازمندی‌های همسر و فرزند خود را تأمین کند (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۱، ص ۵۴۴). از این خاستگاه طبیعی است که مرد در موقعیت سرپرستی خانواده قرار گرفته، تکیه‌گاه اعضای خانواده می‌شود (نساء: ۳۴) و زن در موقعیت بانویی و مادری نشسته، عهده‌دار مدیریت داخلی منزل می‌گردد. فرزندان هرچند پذیرای بیشترین خدمات هستند، ولی مطیع والدین خود بوده، تداوم وجودی آنها محسوب می‌شوند.

استحکام خانواده اسلامی نیز ناشی از این است که اولاً، نقش‌های جنسیتی متناسب با ویژگی‌های طبیعی زن و مرد است. ثانیاً، اسلام چنین نقش‌هایی را در دایره تکالیف فقهی و اخلاقی معنا می‌کند. زنان با پذیرفتن ازدواج، حق ندارند که از مادر شدن امتناع ورزند و در انجام وظایف بانویی خود کوتاهی کنند. مردان نیز موظفند نیازمندی‌های خانواده خود را تأمین کرده، برای آسایش آنها بکوشند (پاینده، ۱۳۸۲، ص ۳۸۴). ثالثاً، والدین باید فرزندان خود را متناسب با جنسیت آنها تربیت کرده (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۱، ص ۴۹۴)، برای ایفای نقش‌های محول شده آماده کنند.

انسان‌شناسان تجربی نیز تفاوت نقش‌های جنسیتی را تأیید کرده، معتقدند: مردان به‌طور کلی «ابزاری» بوده و به تسلط در محیط بیرون از خانه گرایش دارند، در حالی که زنان «عاطفی» و «رابطه‌محور» هستند و به امور خانگی، به‌ویژه پرورش کودکان علاقه‌مندند (ابراهیمی پور، ۱۳۹۵، ص ۱۲۴).

ویلیام استفانز می‌گوید: زنانه‌بودن برخی کارها مانند نگاه‌داری از کودک، و مردانه بودن کارهای دیگر مانند ماهیگیری از همگانی‌های فرهنگی جوامع بشری است (همان).

گلدبرگ می‌گوید: جوامع کمونیستی علی‌رغم شعارهای مساوات‌طلبانه‌شان، بیش از جوامع غربی پدرسالارند! از منظر جامعه‌شناسی نیز قوام هر ساختاری مبتنی بر ساخت سلسله‌مراتبی آن است. شخصی باید در موقعیت سرپرستی قرار گیرد و دیگران باید از او اطاعت کنند. ساخت خانواده هم اگر بر اساس سلسله‌مراتب نباشد، قوام و دوام نمی‌یابد (همان). ویلهلم هنریش ریل، بنیان‌گذار جامعه‌شناسی خانواده می‌گوید: خانواده منشأ جامعه است. برای بقای خانواده لازم است از اصل مهم «سلسله‌مراتب» و تبعیت از رهبری در خانواده حمایت کرد.

پارسونز نیز نقش برتر را مهم‌ترین عامل نگهدارنده خانواده می‌داند (ایرز، ۱۳۸۷).

چون خانواده، نقش بی‌بدیلی در تداوم نسل سالم انسانی دارد، اهمیت نقش برتر در آن به اهمیت حفظ خانواده است.

۲. خانواده مردمی‌شده و فروپاشی هویت جنسیتی

فرهنگ مردمی‌شده (دموکراتیک) در بستر تجدد (مدرنیته) ساخت یافته است. عنصر کانونی در این تمدن، «لذت‌گرایی غربی» است. چون دسترسی به لذت‌های مادی احتیاج به امکانات اقتصادی دارد، تجدد و دنیای امروزی بر بنیاد اصل «سود و سرمایه» بنا شده و به تمدن سرمایه‌مدار تبدیل گردیده است و اقتصاد بلعنده سرمایه‌داری ارزش‌های انسانی را بلعیده و انسان‌ها را با معیار پول و سرمایه ارزش‌گذاری می‌کند؛ به این معنا که تجدد بیش از هر تمدن دیگر، پول‌پرست، آزمند، تاجر مسلک و حسابگر است.

در دنیای امروزی، میان انسان‌ها هیچ رابطه‌ای جز منافع شخصی عریان و پرداخت نقدی عاری از عاطفه، باقی نمانده است. روابط شخصی، پیوندهای خانوادگی، عشق و دوستی، علقه‌های همسایگی و اجتماعی همگی در هجوم بی‌رحمانه منافع شخصی تجاری، رنگ باخته یا به تباهی کشیده شده است (تافلر، ۱۳۸۴، ص ۵۷). در چنین فضایی که ارزش‌های اجتماعی با محوریت اقتصاد، بازتعریف می‌شود، منزلت‌های اجتماعی با ملاک درآمدهای اقتصادی معنا می‌یابد و همه به دنبال پول هستند. از چنین خاستگاهی است که مردم‌سالاری نیز به منطق رقابت برای کسب امکانات بیشتر تبدیل می‌شود و مناسبات اجتماعی هویت تجاری می‌یابد.

در بستر رقابت‌های مهارگسیخته سودمحور، فرایند فروپاشی هویت جنسیتی تشدید می‌شود و خانواده مردمی‌شده غربی در زنجیره‌ای به‌هم پیوسته از آسیب‌ها گرفتار می‌شود؛ خانه‌ها به استراحتگاه تبدیل می‌شود و پیوند زناشویی در سطح قرارداد اجتماعی ساده تنزل می‌یابد و تولید مثل که کارکرد اصلی خانواده است، معنای بنیادین خود را از دست می‌دهد.

مردمی شدن خانواده‌های اسلامی را با این مشکلات و مشکلاتی جدی‌تر مواجه می‌سازد که مجموعه آنها در سطوح سه گانه (انکار تفاوت‌های جنسیتی، انکار نقش‌های جنسیتی، و تشدید حقوق محوری) قابل تحلیل است. نکته مهم توجه به ترتب منطقی این سطوح و محورهای هر سطح است؛ همان‌گونه که هر سطح بستر ساز سطح بعدی است، محورهای هر سطح نیز تابع چنین نظمی بوده، هر محوری زمینه‌ساز محور بعدی و یا پیامد محور قبل از خود است. با ارجاع به چنین پیوندی، می‌توان کلیه آنها را به‌مثابه صورت‌بندی آسیب‌های خانواده‌های مردمی شده مد نظر قرار داد.

۱-۲. مردمی‌شدن و انکار تفاوت‌های جنسیتی

در غرب مسیحی، کلیسا به تبلیغ این نظر می‌پرداخت که ذات انسان با هبوط آدم، دچار انحطاط و گناه شده است؛ یعنی گناه اولیه آدم گوهر انسان‌ها را به گناه آلوده ساخته است. همه انسان‌ها، بجز مریم و مسیح گناه‌کار به دنیا آمده و هیچ راهی برای نجات خویش ندارند. در این نگرش؛ طبیعت شر، و انسان موجود شرور معرفی می‌شود. در مقابل این نگرش تفریطی، به تدریج نگاه افراطی انسان‌گرایی شکل گرفت (زیبایی‌نژاد، ۱۳۸۸، ص ۱۸-۱۹).

در تفکر کلیسایی، زنان نه‌تنها ستم‌فراگیر علیه انسان و جامعه انسانی را تحمل می‌کردند، بلکه به‌مثابه منشأ گناه و آلودگی انسان‌ها (ملا یوسفی، ۱۳۹۰) آماج تحقیر و توهین مضاعف قرار می‌گرفتند. با شکل‌گیری تمدن جدید با محوریت انسان، از «انسان» تعریفی مردانه ارائه شد و با نفی هویت زنانه، زن‌ستیزی با صورت‌بندی جدید، نه‌تنها تداوم یافت (سلطانی، ۱۳۷۸)، بلکه زنان بیش از پیش به خدمت هوس‌های مردانه گرفته شدند.

«نژادپرستی»، «مردسالاری» و «اشرافیت‌گرایی» از برجسته‌ترین ویژگی‌های تاریخ غرب است. در غرب امروزی واکنش‌هایی علیه این تبعیض‌ها شکل گرفت و مساوات‌طلبی به مطالبه عمومی تبدیل شد. در کنار جنبش‌های فراگیر اجتماعی، جریان‌های فمینیستی نیز با شعار «برابری زن و مرد» به وجود آمدند. فمینیسم تلاش تاریخی، فردی، جمعی، رسمی و غیررسمی است برای تعریف مجدد زن بودن در تقابل مستقیم با پدرسالاری (ساروخانی، ۱۳۸۳).

فمینیست‌ها با تأکید بر این اندیشه *دوبووار* که «انسان زن زاده نمی‌شود، بلکه زن می‌شود»، به این مسئله پرداختند که نقش‌های جنسیتی ویژگی‌های کسب‌شده و موقعیت‌های مقرر شده بخشی از یک ایدئولوژی هستند (احمدی و تشکری، ۱۴۰۰). آنها درصد یکسان‌سازی نقش‌های زن و مرد بودند و جامعه‌پذیری جنسیتی در خانواده را از علل اصلی نابرابری‌های جنسیتی در سطح خانواده و اجتماع تلقی می‌کنند (بستان، ۱۳۹۷).

برخی از فمینیست‌ها در نقد مردسالاری، تا آنجا پیش رفته‌اند که فروپاشی خانواده را تنها راه نجات زنان می‌دانند. کوپر در کتاب *مرگ خانواده* معتقد است: خانواده مانع شکوفایی خویشتن و فردیت انسان است (تنهایی و شکر بیگی، ۱۳۸۷). انکار تفاوت‌های جنسیتی بنیادی‌ترین عاملی است که نهاد خانواده را تخریب می‌کند. آسیب‌های محوری این سطح که ارتباطی مستقیم با این انکار دارد - به ترتیب - بحران هویت جنسیتی، فروپاشی اقتدار مردانه و زنانه شدن خانواده است که در ذیل، بررسی می‌شود و نشان داده خواهد شد که چگونه هر محوری مقدمه محور بعدی می‌شود.

۱-۲. بحران هویت جنسیتی

مساوات‌طلبی و شبیه‌سازی زنان به مردان، زنان غربی را با هویت زنانه بیگانه ساخت و جهان غرب را در ابعاد و سطوح گوناگون دچار مشکل ساخت؛ یعنی آنچه در بستر فرهنگ مردمی شده و مبارزات فمینیستی در غرب اتفاق افتاد، آزادسازی مسائل جنسی ممنوع به بهانه حمایت از زنان بود؛ حمایت‌هایی که عملاً به گسترش همه‌جانبه مفاسد اجتماعی منجر شد.

آزادی جنسی زنان در کنار مبارزه علیه ازدواج و مادر بودن - که وظیفه ویژه زنان است - به کاهش نرخ زایمان، افزایش خانواده‌های تک‌والدینی و افزایش کودکان نامشروع کمک کرد (فاکس، ۱۳۸۱). چنین خساراتی به سبب انطباق آن با سبک زندگی غربی - هرچند در جهان غرب قابل تحمل است - اما ورود این تمایلات در دنیای اسلام، زنان مسلمان را دچار بحران هویت جنسیتی ساخته و به علت تعارض‌های شدید فرهنگی، پیامدهای سنگین‌تری برای خانواده‌های اسلامی داشته است. اسلام ساختار هویت جنسیتی زنانه را با ارزش‌ها و انتظارات خاصی هم‌نشین می‌داند که مهم‌ترین آنها عبارتند از: حیا و عفت، نقش‌های همسری و مادری، خانه‌داری، و حضور مؤثر اجتماعی (بوذری‌نژاد و اقبالی، ۱۴۰۲).

پیگیری مطالبات فمینیستی در جوامع اسلامی، هویت زنان مسلمان را مشوش و چند تکه می‌کند، عفت و حیای زنانگی - که عنصر مهمی در احترام اجتماعی زنان است - آسیب می‌بیند، قداست مادری و احترام همسری در تراز مزدوری در بیرون معنا می‌یابد، هویت ممتاز زن مسلمان مخدوش می‌شود و جامعه‌پذیری جنسیتی در محیط خانواده دچار اختلال می‌گردد؛ زیرا زنانی که تصویر فاخری از زنانگی خود نداشته باشند هرگز نمی‌توانند منزلت زنانگی را به دختران خود منتقل سازند.

۲-۱-۲. فروپاشی اقتدار مردانه

در نگرش اسلامی، موقعیت اصلی مرد در ساختار خانواده، «قومیت» یعنی تکیه‌گاه بودن مرد برای بانوست (نساء: ۳۴). اقتدار مرد از سنخ ولایت است و نه تنها حق استبداد در رأی را ندارد، بلکه باید با رعایت تمایلات و نیازهای دیگران، خانواده را مدیریت کند (مکارم‌شیرازی، ۱۳۵۳-۱۳۶۳، ج ۳، ص ۳۷۰) و معیشت آنها را از روزی حلال تأمین نماید (مؤمنون: ۵۱).

در مقابل، جهاد زن شکیبایی در برابر مشکلات و ناملایماتی است که از همسرش می‌بیند (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۳۹). بانو وظیفه دارد در غیاب شوهرش، خود و اموال او را حفظ کند (عطاردی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۲۵۶) و از آزار دادن او اجتناب کند (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۴، ص ۲۴۸). احترام به مرد در مقام پدری سفارش الهی است (لقمان: ۱۴) و حفظ حرمتش در ردیف بندگی خداوند دانسته می‌شود (بقره: ۸۳).

انکار تفاوت‌های جنسیتی موجب فروپاشی اقتدار مردانه در ساختار خانواده می‌شود. مردم‌سالاری مستلزم برابری در تصمیم‌گیری است. فمینیست‌ها اقتدار مرد در خانواده را منشأ اصلی شکل‌گیری نظام‌های پدرسالار معرفی کرده، مظلومیت تاریخی زنان را بر همین مبنا تفسیر می‌کنند (راد، ۱۳۸۷). حذف اقتدار پدر در خانواده‌های غربی از یک سو نظارت و پایش مرد بر اعضای خانواده را دچار مشکل ساخت و از سوی دیگر مساوات‌طلبی و عدم تمکین زنان موجب افزایش طلاق و گسترش خانواده‌های مادر سرپرست شد. فراوانی چنین خانواده‌هایی منشأ آسیب‌های اجتماعی جدی در غرب به حساب می‌آید. برای نمونه، بر اساس تحقیقات انجام شده، در امریکا ۷۰ درصد محکومان حبس‌های بلندمدت از خانه‌های بدون پدر بوده‌اند (پوپنو، ۱۳۸۸، ش ۳۵).

با توجه به چنین شرایطی، برخی از مشاوران خانواده در غرب، بیش از گذشته به این نکته واقف شده‌اند که لازم است موقعیت رهبری در خانواده به عهده مرد باشد و تصمیم‌های نهایی را او بگیرد. با تضعیف اقتدار مرد در خانواده‌های اسلامی، فراتر از آسیب‌های مزبور، ساختار عمودی خانواده به الگویی تبدیل می‌شود که یا والدین به‌طور یکسان در فرایند تصمیم‌گیری‌ها مشارکت کنند و خانواده فاقد کانون نظارتی شود و یا زن در تصمیم‌گیری‌ها، جانشین مرد گردد (بی‌نام، ۱۳۸۷).

به نظر می‌رسد که این روند به علت جایگاه کانونی زن در خانواده اسلامی برخلاف خانواده غربی، عملاً به‌گزینه دوم منجر شده، به زانه شدن خانواده ختم گردد که سازوکار این تحول (یعنی سیر متفاوت خانواده‌های غربی و اسلامی) در محور ذیل توضیح داده خواهد شد.

۲-۱-۲. زانه شدن خانواده

انکار تفاوت‌های جنسیتی فرایند مردمی‌شدن خانواده در جوامع امروزی و اسلامی را به گونه‌های متفاوتی رقم زده است. در فرهنگ امروزی، با توجه به استقلال اقتصادی زنان، وقتی اقتدار مرد در ساختار خانواده می‌شکند، قدرت خانوادگی در میان زن و مرد توزیع شده، فرزندان با این رویکرد جامعه‌پذیر می‌شوند که در اولین فرصت ممکن، مستقل می‌گردند. به تعبیر دیگر، موقعیت فرزندگی در عرض موقعیت‌های دیگر تعریف شده، فرزندان به کمک قوانین حقوقی درصدد تأمین منافع موقتی خود هستند.

اما مردمی‌شدن خانواده در جهان اسلام، فرایندی را فراهم می‌آورد که به تدریج به زانه‌شدن خانواده منجر شده، در نهایت، به فرزندسالاری می‌انجامد. این امر عمدتاً ناشی از آن است که اسلام موقعیت‌های مادری و بانویی را در متن تصمیم‌گیری‌های خانوادگی قرار می‌دهد و فرزندان مورد توجه ویژه والدین هستند. در این میان، موقعیت سرپرستی مردان در مدار مراقبت و تأمین نیازهای اعضای خانواده معنا می‌یابد.

اما با مردمی‌شدن خانواده، وظایف مرد سنگین‌تر شده، توان تصمیم‌گیری او کاهش می‌یابد. به موازات کاهش اقتدار مرد، اقتدار زن افزایش یافته، مدیریت خانواده زانه می‌شود. نمودهای چنین تحول مدیریتی را می‌توان در موارد

زیادی در خانواده‌های ایرانی مشاهده نمود. در بسیاری از خانواده‌ها، درآمدها، ارتباطات دوستانه و خانوادگی شوهر توسط همسرش واپایش می‌شود (بی‌نام، ۱۳۸۷)، روابط خانوادگی به سمت طایفه مادری متمایل می‌گردد و فرزندان با خویشان مادری احساس هم‌رنگی بیشتری دارند.

با غلبه نقش مادری بر نقش همسری، خانواده‌های ایرانی به تدریج به سوی بالا بردن تعارض میان مادر و فرزند یا پدر پیش می‌روند (بی‌نام، ۱۳۸۸) و همین موجب پدید آمدن فرزندسالاری شده است. فرزندسالاری محصول مدیریت احساسی زنانه در خانواده است. فرزندسالاری فرایند جامعه‌پذیری را مختل می‌کند و مناسبات خانوادگی را با مشکلات جدی‌تری مواجه می‌سازد.

۲-۲. مردمی شدن و انکار نقش‌های جنسیتی

انکار نقش‌های جنسیتی از خاستگاه انکار تفاوت‌های جنسیتی برمی‌خیزد و از برجسته‌ترین نمادهای فرهنگ مردمی شده، تشابه نقش‌های جنسیتی است. «تشابه نقش‌ها» یعنی: مشارکت اجتماعی زنان مشابه با مردان، به گونه‌ای که نقش‌های زنانه آنها به نقش‌های مردانه تبدیل شود (سلطانی، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۳۷-۳۸).

در این نگاه، ساختار خانواده عاری از نقش‌های جنسیتی است؛ نه مرد در موقعیت سرپرستی قرار دارد و نه زن عهده‌دار نقش‌های مادری و بانویی است. تشابه نقش‌ها از جهات گوناگون، خانواده‌های اسلامی را با مشکل مواجه می‌سازد. در الگوی خانواده اسلامی، نقش‌های زنان - به ترتیب اولویت - همسری، مادری، خانه‌داری و در نهایت، فعالیت‌های اجتماعی است.

نهاد خانواده در جهان اسلام هرچند تا کنون بر بنیاد نقش‌های جنسیتی استوار بوده، اما امروزه این بنیاد آسیب دیده است. از یک سو در بستر سبک زندگی جدید، تعهد و مهارت نسبت به ایفای این نقش‌ها کاهش یافته است. به لحاظ مهارتی، مردان امروزی کمتر از مهارت‌های سابق برای مهار بحران برخوردارند و مشکلات خانواده به سرعت آنها را متزلزل می‌سازد و زنان امروزی نیز به گونه‌ی پرورش می‌یابند که نه تمکین را به‌عنوان یک مسئولیت می‌پذیرند و نه می‌دانند که چگونه از موضع تمکین، ایفای نقش کنند (زیبایی‌نژاد، ۱۳۸۵).

از سوی دیگر، انگاره «انکار نقش‌های جنسیتی» ذهنیت برخی از زنان مسلمان را به تشابه این نقش‌ها متمایل ساخته است و با تحقیر نقش‌های مادری و همسری، اشتغال زنان در بیرون از منزل را توجیه و ترغیب می‌کند. از این دو منظر هم‌سو و هم‌خاستگاه است که امروزه الگوی نقش‌های جنسیتی در خانواده‌های اسلامی با مشکلات و آسیب‌هایی بنیادین مواجه می‌شود که فرایند کلی آن را می‌توان در چارچوب مباحث و محورهای ذیل تحلیل و پیگیری نمود.

۲-۲-۱. تحقیر نقش‌های مادری و همسری

در نگرش اسلامی نقش‌های زنانه معطوف به جایگاه زن در نظام خلقت تعریف می‌شود. زن تجلی مهر الهی است که در کانون عاطفی خانواده قرار گرفته و راه عبودیت او از مسیر مقدسی به نام «همسری» و «مادری»، یعنی انسان‌پروری می‌گذرد (علاسونده، ۱۳۸۶).

اما در نگاه امروزی که هدف زندگی در سطح لذت‌های مادی تقلیل می‌یابد، زنان منزلت اجتماعی را در میزان درآمد شغلی دنبال کرده، نقش‌های مادری و همسری را بزرگ‌ترین مانع در این مسیر می‌دانند. آنان با منطبق مردم‌سالاری برای برداشتن این موانع از یک‌سو این نقش‌ها را تحقیر می‌کنند و آنها را «در آشپزخانه ماندن» و «کهنه شستن» می‌نامند و از سوی دیگر، آنچنان اهمیت اشتغال را بالا برده‌اند که امروزه اگر زنان کار نکنند، گویی هویت انسانی‌شان خدشه‌دار شده است (مهردوی، ۱۳۸۳).

در چنین روندی است که نفرت از نقش مادری در ذهنیت جوامع غربی خلق می‌شود و به‌ناچار نقش مادری را از مادر بودن تفکیک می‌کنند؛ به این صورت که نقش مادری را منحصر به مادران نکرده، آن را نقش عام اجتماعی می‌دانند که هر بخشی از خانواده و جامعه قسمتی از آن را انجام می‌دهد (نوابی‌نژاد، ۱۳۸۲). چندتکه کردن نقش مادری ممکن است در ظاهر راه‌حل مناسبی برای حل تعارض نقش مادری و اشتغال زنان به شمار آید، اما واقعیت این است که چنین تفکیکی مادر بودن را نیز منتفی می‌سازد و به تبع آن، نقش‌های مادری را عاری از پشتوانه‌های طبیعی ساخته، خانواده را با مشکلات جدی مواجه می‌کند.

این مشکلات در خانواده‌های اسلامی به علت تعارض در نظام‌های ارزشی دوگانه، جدی‌تر بروز می‌نماید و زنان را به‌گونه‌ای دچار تراکم و تعارض نقش‌ها می‌کند که نه توان دل‌کندن از قداست مادری و همسری را دارند و نه می‌توانند از جذابیت‌های اشتغال در بیرون چشم‌پوشی کنند. زنان برای حل این تعارض در نخستین گام و بدون اینکه نقش‌های جنسیتی خود را ناچیز شمارند، همزمان با اشتغال در بیرون، عهده‌دار نقش‌های مادری، همسری و خانه‌داری نیز می‌شوند که پیامد مهم آن چیزی جز خستگی زن و ناتوانی او در ایفای نقش‌های مادرانه و همسرانه‌اش نیست. چون تحمل این خستگی‌ها در بلندمدت خارج از توان زن است، مرجحات اشتغال بیرونی او را ترغیب می‌کند که در الگوی نقش‌های جنسیتی خود تجدید نظر کند و اولویت را به اشتغال بدهد.

۲-۲-۲. اولویت یافتن اشتغال زنان

تجدد بربنیاد اصل «سود و سرمایه» بنا شده و مناسبات خانوادگی را به مناسبات اقتصادی تبدیل می‌کند. در خانواده اقتصادمحور، اقتدار تفسیر اقتصادی یافته، جایگاه‌ها و ارزش‌ها با پول توزیع می‌شود و تأثیر این نگرش بر زن و خانواده شگرف است (بی‌نام، ۱۳۸۵) و در تعارضی آشکار با الگوی خانواده اسلامی قرار دارد؛ به این معنا که در این نگاه، برخلاف نگاه اسلامی، ثروت مادی زن جایگزین اصالت خانوادگی او شده، درآمدزایی همسر مهم‌تر از نقش همسری و مادری او دانسته می‌شود.

نکته دیگر اینکه اشتغال با تحصیلات رابطه‌ای مستقیم دارد. خانواده‌ها در گذشته دختران را برای مادری، همسری و خانه‌داری، و پسران را برای مهارت‌های شغلی لازم آموزش می‌دادند. اما در دنیای امروزی، دختران و پسران به صورت یکسان و برای اشتغال تربیت می‌شوند (مهردوی، ۱۳۸۳). نتیجه طبیعی این نظام آموزشی، مطالبات شغلی

یکسان است و نمی‌توان دختران را همسان با پسران آموزش داد، اما از آنها انتظار داشت مهارت‌های شغلی خود را نادیده گرفته، به ایفای نقش‌های همسری و مادری بپردازند.

از سوی دیگر برای زنانی که تحصیلات بالاتری نسبت همسران خود دارند و به تبع آن از درآمد و منزلت اجتماعی بالاتری نیز برخوردارند، پذیرش جایگاه و نقش سنتی دشوار است (ابراهیمی‌پور و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۱۳۹). تردیدی نیست که در اسلام نه‌تنها منعی برای تحصیل زنان وجود ندارد، بلکه تحصیلات عالی آنها نقش تعیین‌کننده‌ای در ایفای نقش‌های جنسیتی‌شان دارد، منتها چنین امری نیاز به بازنگری در نظام آموزشی متناسب با ارزش‌های اسلامی دارد.

به هر صورت، عوامل تقویت‌کننده اشتغال به موازات آنکه انگیزه زنان برای اشتغال در عرصه‌های مردانه را افزایش می‌دهد، خانواده‌های اسلامی را با مشکلاتی بیشتر مواجه می‌سازد. بر اساس داده‌های آماری، در تهران ۷۳ درصد خانم‌های خانه‌دار علاقه‌مند به اشتغال در بیرون هستند (سفیری، ۱۳۸۳). شرکت زنان در تأمین اقتصادی خانواده، موجب تحدید قدرت می‌شود و مسؤولیت‌های خانوادگی آنها را کم‌اهمیت می‌سازد.

فراتر از همه اینکه زنان از یک‌سو در ایفای هم‌زمان نقش‌های شغلی و خانوادگی دچار تعارض می‌شوند و از سوی دیگر دارای استقلال اقتصادی می‌گردند. پیامد استقلال اقتصادی زنان تنازع قدرت میان زن و مرد است (سالاری‌فر، ۱۳۸۵). با اولویت یافتن اشتغال زنان کانون عاطفی خانواده سرد شده، خانه به خوابگاه تبدیل می‌شود. تردیدی نیست که چنین آسیب‌هایی را غرب نیز تجربه کرده و امروزه برای آنها به امری عادی تبدیل شده است. اما اولویت یافتن اشتغال زنان یعنی: خالی شدن خانه از وجود مادر و همسر و تبدیل شدن خانه به خوابگاه، برای خانواده‌های اسلامی غیر عادی دانسته شده و سنگین‌ترین پیامدهای روانی را بر اعضای خانواده‌های مردمی شده اسلامی تحمیل می‌کند.

۳-۲-۲. تبدیل شدن خانه به خوابگاه

خانواده در نگرش اسلامی، بر بنیاد نیاز به محبت و آرامش شکل می‌گیرد (روم: ۲۱). نیاز به محبت برای سلامتی روانی انسان‌ها، مانند رفع گرسنگی و تشنگی برای سلامتی جسمانی آنهاست (بارون، ۱۳۸۸، ص ۳۸۸). خانه محل آسایش و آرامش (نحل: ۸۰) و دارای فضای عاطفی است که در فرهنگ فارسی «مأوا» نامیده می‌شود. خانه محل ذکر الهی، تلاوت قرآن (احزاب: ۳۴) و تجلیگاه صفات جمال و جلال ربوبی است (نور: ۳۵-۳۶). کسی حق ندارد بی‌اجازه وارد منزل دیگری شود (نور: ۲۸). زن کانون عاطفه و عامل دلبستگی‌های خانوادگی است و رمز اصلی ازدواج‌های ناموفق در ناکامی زوجین از دستیابی به شیوه‌های مؤثر داد و ستد عاطفی است (شرفی، ۱۳۸۸، ص ۵۲).

با تحقیر نقش‌های زنانه و جذب زنان در بازار کار، کانون محبت در نهاد خانواده آسیب می‌بیند و خانه به خوابگاه تبدیل می‌شود. گروهی در کشورهای اسکاندیناوی تشکیل شد تا عوامل پرخاشگری، انزوای اجتماعی، خودکشی، رفتارهای ناهنجار و تزلزل بنیان خانواده را کشف کنند. یکی از متفکران سوئدی نظریه‌ای ارائه داد که بر اساس آن

می‌گفت: اگر می‌خواهید با این ناهنجاری‌ها مبارزه کنید، باید زن کانون و محور خانواده شود تا حیات و زندگی در آن جریان پیدا یابد. خانواده هسته‌ای خوابگاه است. برای تغییر این نحوه از زندگی، باید خانواده احیا شود و کانون خانواده باید زن باشد و این در صورتی امکان‌پذیر می‌شود که زن دست از اشتغال بردارد و در خانه بماند (مه‌دوی، ۱۳۸۴).

چون محیط کار انباشته از تعاملات انسانی است، زن و مردی که هشت یا ده ساعت در چنین فضایی با همدیگر کار می‌کنند، به‌طور طبیعی ملزم به مبادلات عاطفی می‌گردند و تا حدی نیازهای عاطفی‌شان تأمین می‌شود. زن و مردی که با نیازهای عاطفی تأمین‌شده به منزل بازمی‌گردند برای همدیگر جذابیت عاطفی ندارند (غروی، ۱۳۸۵) و هرکدام درصدد رفع خستگی‌های ناشی از اشتغال در بیرون هستند. در چنین فضایی هرچند اعضای بیمار و سالمندان آسیب می‌بینند، اما قربانیان اصلی آن کودکان هستند که بی‌توجه به نیازهای آنها، به‌منظور نگهداری به دیگران تحویل داده شده، یا به حال خود رها می‌شوند (فاکس جلووف، ۱۳۸۱).

بچه‌ها در سنین کودکی نیاز به حضور فیزیکی مادر دارند و هیچ جایگزینی برای مادر تصور نمی‌شود. یک پرستار، حتی اگر خیلی خوب تربیت شده باشد و کاملاً وظایفش را انجام دهد، نمی‌تواند نیاز عاطفی کودک را تأمین کند (نوابی‌نژاد، ۱۳۸۲). تنظیم مناسبات عاطفی اعضای خانواده و به تبع آن، تبدیل خانه به محل آرامش، صرفاً از طریق حضور فعال و بانشاط زن در خانواده امکان‌پذیر است و در غیر این صورت، نه‌تنها رضایت از زندگی در نهاد خانواده محقق نمی‌شود، بلکه خانه به‌مثابه خوابگاه تلقی شده، اعضای آن عمدتاً برای رفع خستگی از آن استفاده می‌کنند. در چنین شرایطی است که شکاف‌های عاطفی عمیق‌تر شده، فردگرایی و مطالبات حقوقی در محیط خانواده تشدید می‌شود.

چنان‌که در محور بعد اشاره خواهد شد، اعضای خانواده غربی در چارچوب نظام حقوقی پذیرفته شده، زندگی عادی دارند، اما تشدید مطالبات حقوقی در خانواده‌های اسلامی، با هویت اخلاقی این خانواده‌ها متعارض بوده و همواره با تنش تعقیب می‌شود. از این‌رو، خانه‌های مسلمانان بدتر از خانه‌های غربی که خوابگاه هستند، به محل منازعه و اعمال خشونت تبدیل می‌شوند.

۲-۳. مردمی‌شدن و تشدید حقوق محوری

گزاره مرکزی در نگرش اسلامی، بندگی خداست. تقرب به حق تعالی عمدتاً از مسیر ایثار و دگرخواهی اخلاقی میسر می‌شود و هیچ بنایی نزد خداوند محبوب‌تر از بنایی نیست که با ازدواج آباد می‌شود (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۳۲۸). اما نظام مردم‌سالار از خاستگاه فردگرایی انسان‌گرایی برمی‌خیزد و پیام صریح آن چیزی نیست، جز اینکه هیچ قدرت بیرونی نباید بر خواسته‌های فردی افراد فرمان براند و یگانه معیار حقیقت همانا فرد است (زیبایی‌نژاد، ۱۳۸۸، ص ۲۹).

بر اساس این آموزه، نه‌تنها میان انسان و خدا جدایی به وجود می‌آید، بلکه اساساً انسان‌ها از همدیگر نیز جدا می‌شوند، زندگی بر مدار خودگرایی نظم می‌یابد و ازدواج در سطح کامجویی فردی تنزل می‌کند. انکار هویت جنسیتی،

هرچند مبتنی بر اصل «فردگرایی» است، اما تشدیدکننده آن نیز هست. مردمی شدن خانواده‌های اسلامی در نخستین گام، هویت‌های بانویی و شوهری را به سمت هویت‌های فردی زن و مرد تضعیف می‌کند. به تبع تظاهر آنها به‌مثابه دو فرد مستقل، فردگرایی از طریق تشدید مطالبات حقوقی، دیگر موقعیت‌های خانوادگی را نیز متأثر می‌سازد؛ به این صورت که منافع شخصی بر منافع خانوادگی اولویت می‌یابد، فضای خانواده انباشته از «مطالبات طلبکارانه» می‌شود و «منازعات خانوادگی» تشدید می‌گردد. با تضعیف روابط خویشاوندی، خانواده‌ها از حمایت‌های پیشگیرانه و اصلاحی وابستگانش محروم شده، پدیده «بی‌خانمانی» گسترش می‌یابد.

۱-۳-۲. مناسبات طلبکارانه

فرهنگ اسلامی بر بنیاد فضیلت‌های اخلاقی استوار است. آگاهی از تکالیف مقدم بر آشنایی به حقوق است و افراد تربیت می‌شوند تا با وظایف خود در قبال دیگران آشنا شوند. اما فرهنگ امروزی حقوق‌محور است و افراد آموزش می‌بینند که امتیازات حقوقی خود را بدانند تا دیگران حقوق آنان را ضایع نکنند (بی‌نام، ۱۳۸۵). بر اساس این دو نوع نگاه است که مناسبات خانوادگی به دو شکل متضاد ساماندهی می‌شود. در رویکرد اسلامی، اعضای خانواده به گونه‌ای تربیت می‌شوند که هر کدام خود را بدهکار دیگری دانسته، سعی در انجام تکالیف خود دارند. اما در فرهنگ مردمی شده، اعضای خانواده با نگاهی طلبکارانه به همدیگر می‌نگرند و هر کدام به دنبال تأمین منافع فردی خود هستند.

غرب کوشیده است تا چنین مطالباتی را در چارچوب الزامات حقوقی مدیریت نماید و از خشونت‌های خانوادگی جلوگیری کند؛ اما با ورود چنین نگرشی به خانواده‌های اسلامی، از یک‌سو توقع انجام دادن تکلیف از دیگری به نفع مطالبات حقوق فردی توجیه می‌شود و افراد بی‌توجه به تکالیف خود در قبال دیگران، انتظار دارند که آنها به وظایفشان در قبال او عمل کنند. از سوی دیگر نبود تمهیدات حقوقی لازم برای مدیریت این مطالبات، موجب شده است تقابل‌های منفعت‌جویانه در مناسبات خانواده‌های مردمی شده اسلامی شکل بگیرد، ناهمگرایی‌های عمدتاً غیر منطقی تشدید گردد و زندگی خانوادگی دچار آسیب و بحران شود؛ به این صورت که زن نگاهی طلبکارانه به مرد دارد و مرد زن را مدیون خود می‌داند و هر دو بدهکار فرزندان دانسته می‌شوند. در چنین فضایی است که منازعات خانوادگی افزایشی فزاینده می‌یابد و خشونت‌های خانوادگی به اشکال گوناگون تشدید می‌شود.

۲-۳-۲. تشدید منازعات و افزایش طلاق

تشدید منازعات رابطه‌ای مستقیم با مناسبات طلب‌کارانه دارد و چنین مناسباتی از لوازم مردم سالاری خانواده‌ها در جوامع اسلامی است. توقعات بالا منازعات را در متن خانواده‌ها وارد نموده، فضای خانواده را آکنده از نفرت می‌سازد. زن بی‌توجه به محدودیت‌های اقتصادی و غیر اقتصادی مرد، توقع دارد مطالباتش متناسب با فرهنگ چشم و هم‌چشمی رایج در میان خانواده‌ها تأمین شود. فرزندان نیز با ایجاد فشارهای روانی سعی دارند والدین خویش را تسلیم

خواسته‌های مُدگرایانه خود نمایند. مرد از یک‌سو توقع دارد همسر و فرزندانش در تأمین مخارج زندگی مشارکت کنند و از سوی دیگر وقتی با توقعات روزافزون آنها مواجه می‌شود، حس می‌کند در زندگی خانوادگی مغبون واقع شده است. زنان و مردان امروزی وقتی ناسپاسی از همدیگر و از فرزندان خود می‌بینند، طلاق را بهترین گزینه در نظر می‌گیرند و پرورش فرزند را کاری غیر منطقی تلقی می‌کنند.

بر اساس چنین ذهنیتی است که طلاق افزایش می‌یابد و شعار «فرزند کمتر، زندگی با لذت‌تر» نه تنها افکار عمومی را به سرعت قانع می‌سازد، بلکه اساساً تمایلات طبیعی مادر شدن و پدر بودن را در انسان امروزی شده، سرکوب می‌کند؛ زیرا تداوم همین روند موجب شده امروزه وضعیت طبیعی برای زنان غربی حامله نشدن باشد (سگالن، ۱۳۸۸، ص ۱۹۷).

«کاهش جمعیت» و «افزایش طلاق» دو پیامدی است که ارتباطی مستقیم با فردگرایی و حقوق‌محوری در نهاد خانواده دارد. میزان طلاق‌های ثبت شده در ایران در سال ۱۳۷۵ نسبت به ازدواج‌های ثبت شده ۷/۸ درصد بوده است (بی‌نام، ۱۳۸۶) که این میزان در مهرماه ۱۳۹۱ به ۱۶/۳ درصد افزایش یافته است (جهان‌نیوز، ۱۳۹۱). توجه به میزان افزایش رشد طلاق در این فاصله، نگران‌کننده است، به‌ویژه که این روند تا این زمان نیز مهار نشده است.

۳-۲-۳. بی‌خانمانی

بی‌خانمانی نتیجه فرایند فوق و به‌ویژه منازعات خانوادگی است که بر مبنای مردمی شدن خانواده‌های اسلامی تصویر شد. بی‌خانمانی در سبک زندگی غربی آسیبی است که عمدتاً به فرد آسیب دیده و نظم عمومی مرتبط می‌شود؛ اما بی‌خانمانی در فرهنگ خانواده‌محور اسلامی فراتر از فرد و نظم اجتماعی، موجب فشارهای سنگین روانی بر بستگان افراد بی‌خانمان شده، شبکه خویشاوندی و نظام اخلاقی در جامعه را نیز تخریب می‌کند. تردیدی نیست که بی‌خانمانی متأثر از عوامل فراوانی است، اما عنصر بنیادین آن ورود «فردگرایی» به متن خانواده‌های سنتی و اسلامی است. چنین خانواده‌هایی بر مبنای قدرت و یا اقتدار پدری، یعنی مرکز تصمیم‌گیری واحد استوار است. فردگرایی چنین مرکزی را بر نمی‌تابد و در نتیجه پدیده بی‌خانمانی شکل می‌گیرد.

امروزه دختران و پسران فراری، زنان خیابانی و مردان مجرد یا بی‌علاقه به خانواده از برجسته‌ترین نمودهای بی‌خانمانی هستند. پوپو از محققان آمریکایی معتقد است: مردان جوان و مجرد همیشه در سراسر جهان تهدیدی برای خود و جامعه هستند. چنین مردانی به خشونت، پرخاش و بی‌بندوباری بیشتری تمایل دارند. همچنین بیشترشان از بیماری، سانحه یا حوادث نابهنگام می‌میرند. آنان اکثریت منحرفان، تبهکاران و خلافکاران را تشکیل می‌دهند. موی‌نیهان، نماینده مجلس اعیان به اختصار درباره جامعه‌ای پر از مردان مجرد هشدار می‌دهد. کافی است آنان را در جامعه داشته باشید تا بی‌درنگ به هرج‌ومرج برسید. اگر خواهان جامعه‌ای انسانی‌تر و عادلانه‌تر هستیم، باید از جدایی پدران از خانواده‌هایشان جلوگیری کنیم (پوپو، ۱۳۸۸).

تحقیقات انجام شده در ایران حاکی از آن است که هر قدر مؤلفه سلامت خانواده از نظر روابط بین پدر و مادر و فرزندان سالم‌تر باشد، بزهکاری نوجوانان کمتر خواهد بود (زحمت‌زاد خوری، ۱۳۹۸). بر اساس آمارهای موجود، شمار نوجوانان فراری در ایران، به‌گونه نگران‌کننده‌ای در حال افزایش است؛ چنان‌که شمار دختران فراری در سال ۱۳۷۸، نسبت به سال ۱۳۶۵ بیست برابر شده و در چهار ماهه آخر سال ۱۳۸۰ تعداد ۶/۱۵۶ نوجوان فراری دستگیر شده‌اند (کاوه، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۹۴۳).

به روایت کاوه؛ نتیجه مطالعه بر روی ۷۵ زن و دختر فراری نشان می‌دهد که مشکلات خانوادگی از قبیل نداشتن سرپرست یا بدسرپرست بودن علت دلیل فرار آنها بوده است (همان، ص ۹۴۵). از تیرماه ۱۳۸۳ تا مرداد ۱۳۸۴، مددکاران اجتماعی شهرداری تهران موفق به جمع‌آوری ۱۴/۲۰۵ کودک بی‌سرپرست و بدسرپرست از سطح خیابان‌های شهر تهران گردیدند و در روزهای پایانی سال ۱۳۸۵ نیز بیش از ۱۳ هزار کودک خیابانی از سوی شهرداری تهران جمع‌آوری و ساماندهی شده‌اند که البته این آمار نشان‌دهنده کل جمعیت کودکان خیابانی نیست (همان، ص ۱۱۲۴-۱۱۲۳).

مسئله فرار دختران و زنان از خانه، جنبه فوق‌العاده‌ای پیدا کرده و آمار آنان به طرز نگران‌کننده‌ای در حال افزایش است و بر اساس گزارش «معاونت عملیات» پلیس تهران، آمار دختران و زنان فراری هر سال افزایش می‌یابد که بیشتر دختران در سنین ۱۴ تا ۱۸ سال هستند (روزنامه خراسان، ۱۴۰۰، دوشنبه ۸ شهریور).

فراوانی پدیده «فرار از خانه» ارتباطی مستقیم با مردمی‌شدن خانواده‌های سنتی - اسلامی دارد؛ به این صورت که در چنین خانواده‌هایی موقعیت شوهری و پدری مرکز قدرت و اقتدار بود و زن و فرزندان باید مطیع او می‌بودند؛ اما مردمی‌شدن خانواده، زنان و فرزندان را به عدم اطاعت دعوت کرده و موجب تنش در مناسبات خانوادگی شده است. به هر میزان خودمحوری در محیط این خانواده‌ها تشدید شود، منازعات نیز افزایش می‌یابد و در شرایطی که فرد به هر علتی نخواهد یا نتواند مطالباتش را از طریق قانونی پیگیری کند اقدام به فرار از خانه می‌نماید. هرچند راه‌حل کوتاه‌مدت برای مدیریت مجموعه این آسیب‌ها اقدامات قانونی است، اما برای حل بنیادین و اجتناب از تجربه باخت غرب در حوزه خانواده، باید تدبیری برای استحکام اخلاقی خانواده‌ها اندیشیده شود.

نتیجه‌گیری

فرهنگ رایج در جوامع اسلامی ترکیبی از اسلام، تجدد و سنت است. نحوه ترکیب این اضلاع موجب شکل‌گیری طیف خاصی از آسیب‌ها در جامعه و به تبع آن در خانواده‌ها می‌شود. از اشتباهات روش‌شناختی آسیب‌شناسی خانواده این است که برخی افراد دین را به معنای «سنت» تلقی می‌کنند و در مقایسه خانواده سنتی با خانواده مردمی‌شده، امتیازات خانواده مردمی‌شده را برجسته می‌سازند، و حال آنکه متناسب با گونه‌شناسی نظام‌های فرهنگی، سه نوع خانواده «اخلاقی»، «حقوقی» و «استبدادی» ساخت می‌یابد.

همان‌گونه‌که الگوی «خانواده اخلاقی اسلام» با «خانواده حقوقی امروزی» متعارض است، شدیدتر از آن با «خانواده استبدادی سنتی» در تضاد و تنافی است. در الگوی «خانواده حقوقی» زنانگی زن نفی شده، با تحمیل ارزش‌های مردانه، کرامت انسانی آنها نادیده گرفته می‌شود؛ اما در الگوی «خانواده استبدادی» اساساً انسانیت زن نفی شده، زن به مثابه کالا، ملک مرد تلقی می‌شود.

اسلام با نفی این دو نگرش، نهاد خانواده را بر بنیاد ارزش‌های اخلاقی سامان می‌بخشد. اقتدار مرد از سنخ «ولایت» است و ولایت در ادبیات دینی مفهومی اخلاقی بوده و دلالت روشن آن، این است که مناسبات خانوادگی باید اخلاق‌مدارانه باشد. بنابراین، نتیجه نظری مترتب بر این نگرش چیزی نیست، جز اینکه کلیه آسیب‌های خانواده‌های اسلامی در جهان معاصر باید در چگونگی ترکیب آنها از این اضلاع متعارض، جست‌وجو و تبارشناسی شود.

در این پژوهش به علت آنکه فرهنگ سنتی در جوامع اسلامی عمدتاً حاشیه‌نشین است و تعارض جدی میان الگوی خانواده اسلامی با خانواده امروزی وجود دارد، بر پیامدهای ناشی از مردمی‌شدن خانواده‌های اسلامی تمرکز شد. جنسیت سنگ بنای نهاد خانواده است. بر مبنای تفسیرهای متعارضی که از جنسیت در انگاره‌های امروزی و اسلامی ارائه می‌شود، ساختار خانواده اسلامی متناسب با هویت و نقش‌های جنسیتی، به شکل عمودی تعدیل‌یافته ساخت می‌یابد.

قوامیت مرد به‌مثابه تکیه‌گاه اعضای خانواده، متکفل‌سنگین‌ترین وظایف است. بانو در موقعیت سیده منزل قرار دارد و منبع آرامش برای خانواده است. فرزندان در عین حال که بیشترین خدمات را دریافت می‌کنند، وظیفه دارند مطیع والدین خود باشند.

اما در فرهنگ مردمی‌شده به علت انکار تفاوت‌های جنسیتی، ساختار خانواده به شکل افقی شکل می‌یابد. مردمی‌شدن خانواده‌های اسلامی موجب تعارض در ارزش‌های بنیادین شده، خانواده‌ها را دچار مجموعه‌ای از آسیب‌های درهم‌تنیده می‌کند. آسیب‌هایی که از خاستگاه آسیب‌دیدگی تفسیر جنسیت برخاسته و خانواده‌ها را در سه سطح مترتب برهم دچار مشکل می‌کند: در سطح انکار تفاوت‌های جنسیتی، بحران هویت جنسیتی، فروپاشی اقتدار مردانه و زنانه‌شدن، خانواده را شکل می‌دهد.

در سطح انکار نقش‌های جنسیتی، نقش‌های مادری و همسری تحقیر شده، با اولویت یافتن اشتغال زنان، خانه به خوابگاه تبدیل می‌شود. در سطح تشدید حقوق محوری، مناسبات طلبکارانه موجب تشدید منازعات خانوادگی شده، در نهایت، به بی‌خانمانی افراد ختم می‌شود.

بنابراین، اولین گام عملی عاجل برای مهار آسیب‌ها، تدوین نظام حقوقی متناسب با الگوی خانواده اسلامی است. در گام بعدی که تدبیر بلندمدت است و رسالت تمام متولیان امور خانواده به شمار می‌رود، فرهنگ‌سازی در جهت تشکیل، ترمیم، تکمیل و تکامل خانواده‌های اسلامی معطوف به تحقق کامل الگوی خانواده اخلاقی است.

منابع

- ابراهیمی‌پور، قاسم و همکاران، ۱۳۹۵، *راهبردهای تحکیم خانواده از منظر متون دینی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- بارون، رابرت و دیگران، ۱۳۸۸، *روان‌شناسی اجتماعی*، ترجمه یوسف کریمی، تهران، روان.
- برقی، ابوجعفر، احمدین محمدین خالد، ۱۳۷۱ق، *المحاسن (البرقی)*، قم، دار الکتب الإسلامية.
- بريجانيان، ماری، ۱۳۸۱، *فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- پارسایان، حمید، ۱۳۸۵، *علم و فلسفه*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- پابنده، ابوالقاسم، ۱۳۸۲، *نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله*، تهران، دنیای دانش.
- تافلز، الوین، ۱۳۸۴، *موج سوم*، ترجمه شهیندخت خوارزمی، تهران، علم.
- جوادی‌آملی، عبدالله، ۱۳۸۸، *اسلام و محیط زیست*، قم، اسراء.
- حرعاملی، محمدین حسن، ۱۴۰۹ق، *تفصیل وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل‌ال‌بیت علیهم السلام.
- رضی‌الدین، حسن، ۱۳۷۰، *مکارم الأخلاق*، قم، رضی.
- زیبایی‌نژاد، محمدرضا و محمدتقی سبحانی، ۱۳۸۸، *درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام*، قم، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
- سگالن، مارتن، ۱۳۸۸، *جامعه‌شناسی تاریخی خانواده*، ترجمه حمید الیاسی، تهران، مرکز.
- شرفی، محمدرضا، ۱۳۸۸، *خانواده معتدل (اتانومی خانواده)*، تهران، انجمن اولیا و مربیان.
- صدوق، محمدین علی، ۱۴۱۳ق، *من لا یحضره الفقیه*، قم، جامعه مدرسین.
- _____، ۱۴۰۰ق، *أمالی الصدوق*، بیروت، اعلمی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۶۳، *تفسیر المیزان*، ترجمه سیدمحمد باقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین.
- عطاردی، عزیزالله، ۱۴۰۶ق، *مسند الإمام الرضا علیه السلام*، مشهد، آستان قدس.
- عنبرسوز، مریم، ۱۳۸۹، *زن در ایران باستان*، تهران، روشنگران و مطالعات زنان.
- فرید، محمدصادق، ۱۳۸۸، *درآمدی بر خانواده و خویشاوندی*، تهران، دانژه.
- فلسفی، محمدتقی، ۱۳۶۸، *الحديث*، تهران، فرهنگ اسلامی.
- فیض‌الاسلام، ۱۴۱۵ق، *صحیفه کامله سجادیه*، قم، اسلامی.
- کاوه، محمد، ۱۳۹۱، *آسیب‌شناسی بیماری‌های اجتماعی*، تهران، جامعه‌شناسان.
- کلینی، ابوجعفر، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، تهران، دار الکتب الإسلامية.
- مکارمشیرازی، ناصر، ۱۳۵۳، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتاب الإسلامية.
- نوری، میرزا حسین، ۱۴۰۸ق، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، بیروت مؤسسه آل‌ال‌بیت علیهم السلام.
- واعظی، محمدجواد، ۱۳۹۰، *وضعیت زن در عصر اسلامی (نیم قرن اول هجری)*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- ابوالحسن‌تهایی، حسین و عالیه شکریگی، ۱۳۸۷، «جهانی شدن، تجددگرایی و خانواده در ایران (گذار یا فروپاشی)»، *جامعه‌شناسی*، ش ۱۰، ص ۳۳-۵۵.
- احمدی، فاطمه و زهرا تشکری، ۱۴۰۰، «تأثیر خانواده در جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی از دیدگاه اسلام و فمینیسم»، *پژوهش‌های اسلامی جنسیت و خانواده*، ش ۶، ص ۵۳-۶۵.
- فاکس جلووف، الیزابت، ۱۳۸۱، «زنان و آینده خانواده، بررسی بنیادهای جنبش فمینیستی»، *کتاب زنان*، ش ۱۷ و ۱۶، ص ۱۱۴-۱۲۵.
- ایرز، دیویدجی، ۱۳۸۷، «قطعی شکست؛ انگارها و تحقق فمینیسم مدرن»، *حوراء*، ش ۲۷، نسخه الکترونیکی.
- بستان، حسین، ۱۳۹۷، «جنسیت در خانواده از دیدگاه جامعه‌شناسی اسلامی»، *تحقیقات بنیادین علوم انسانی*، ش ۱۳، ص ۳۷-۶۲.

بوذری نژاد، یحیی و ابوالفضل اقبالی، ۱۴۰۲، «هویت جنسیتی زنانه (زنانگی) در سیره حضرت زهرا (ع)»، زن در توسعه و سیاست، ش ۲، ص ۳۰۵-۳۲۷.

بی‌نام، ۱۳۸۷، «نگاه ویژه: آسیب‌شناسی روابط زوجین»، حوراء، ش ۲۹، نسخه الکترونیکی.

____، ۱۳۸۸، «نگاه ویژه: بازتولید خانواده ایرانی»، حوراء، ش ۳۱، نسخه الکترونیکی.

____، ۱۳۸۶، «نگاه ویژه: واقعیت‌های طلاق، مسئولیت‌های ما»، حوراء، ش ۲۶، نسخه الکترونیکی.

____، ۱۳۸۵، «نگاه ویژه: آسیب‌شناسی نگاه به زن و خانواده»، حوراء، ش ۲۰، نسخه الکترونیکی.

پوپنو، دیوید، ۱۳۸۸، «دنیایی در نبود پدران»، حوراء، ش ۳۵، نسخه الکترونیکی.

راد، پریسا، پدرسالاری، ۱۳۸۷، «بن‌بست فمینیست‌ها»، حوراء، ش ۲۷، نسخه الکترونیکی.

زحمت‌زادخوری، صادق، ۱۳۹۸، «رابطه سرمایه اجتماعی خانواده و میزان جرائم و بزهکاری کودکان و نوجوانان (مطالعه موردی شهر بندرعباس)»، اورمزد، ش ۴۷، ص ۸-۲۶.

زیبایی نژاد، محمدرضا، ۱۳۸۵، «دیدگاه نظام خانواده» (سخنرانی)، حوراء، ش ۲۱، نسخه الکترونیکی.

سالاری فر، محمدرضا، ۱۳۸۵، «راه‌های تحکیم خانواده در فرآیند جهانی شدن»، حوراء، ش ۱۹، نسخه الکترونیکی.

سلطانی، مجتبی و شهریار زرشناس، ۱۳۷۸، «آسیب‌پذیری فرهنگی زنان»، کتاب زنان، ش ۵، ص ۳۲-۳۹.

ساروخانی، باقر و مریم رفعت‌جاه، ۱۳۸۳، «عوامل جامعه‌شناختی مؤثر در بازتعریف هویت اجتماعی زنان»، پژوهش زنان، ش ۸، ص ۷۱-۹۱.

سفیری، خدیجه، ۱۳۸۳، «اشتغال زنان یک مشارکت اجتماعی است»، حوراء، ش ۷، نسخه الکترونیکی.

علاسوند فریبا، ۱۳۸۶، «گر زن نباشی (ضرورت نگاه نظام‌مند به الگوی شخصیت زن مسلمان)»، خردنامه همشهری، ش ۱۶، ص ۳۸-۴۰.

غروی، سیدمحمد، ۱۳۸۵، «خانواده در اسلام»، حوراء، ش ۱۹، نسخه الکترونیکی.

ملايوسفی، مجید و داوود معماری، ۱۳۹۰، «گناه نخستین از دیدگاه اسلام و مسیحیت»، ادیان و عرفان، ش ۲، ص ۱۰۱-۱۲۶.

مهدوی، محمدصادق، ۱۳۸۳، «خوانش انتقادی اشتغال زنان»، حوراء، ش ۸، نسخه الکترونیکی.

مهدوی، صادق، ۱۳۸۴، «آسیب‌شناسی و بایسته‌های خانواده»، حوراء، ش ۱۸، نسخه الکترونیکی.

نوابی نژاد، شکوه، ۱۳۸۲، «خانواده در جهان معاصر»، حوراء، ش ۴-۳، نسخه الکترونیکی.

روزنامه خراسان، ۱۴۰۰، دوشنبه ۸ شهریور.